

ایرادها و اشکالها نسبت به مساله حجاب

<?xml encoding="UTF-8?">

حجاب و منطق

اولین ایرادی که بر پوشیدگی زن می گیرند این است که دلیل معقولی ندارد و چیزی که منطقی نیست نباید از آن دفاع کرد. می گویند منشا حجاب یا غارتگری و ناامنی بوده است که امروز وجود ندارد، و یا فکر رهبانیت و ترک لذت بوده است که فکر باطل و نادرستی است، و یا خودخواهی و سلطه جویی مرد بوده که رذيله ای است ناهنجار و باید با آن مبارزه کرد، و یا اعتقاد به پلیدی زن در ایام حیض بوده است که این هم خرافه ای بیش نیست.

پاسخ این ایراد از بحثی که در بخش گذشته کردیم روشن شد. از مباحث آن بخش معلوم گشت که حجاب-البته به مفهوم اسلامی آن-از جنبه های مختلف (روانی، خانوادگی، اجتماعی و حتی از جنبه بالا رفتن ارزش زن) منطق معقول دارد؛ و چون در آن بخش به تفصیل بحث کردیم در این بخش تکرار نمی کنیم.

حجاب و اصل آزادی

ایراد دیگری که بر حجاب گرفته اند این است که موجب سلب حق آزادی که یک حق طبیعی بشری است می گردد و نوعی توهین به حیثیت انسانی زن به شمار می رود. می گویند احترام به حیثیت و شرف انسانی یکی از مواد اعلامیه حقوق بشر است. هر انسانی شریف و آزاد است، مرد باشد یا زن، سفید باشد یا سیاه، تابع هر کشور یا مذهبی باشد. مجبور ساختن زن به اینکه حجاب داشته باشد بی اعتنایی به حق آزادی او و اهانت به حیثیت انسانی اوست و به عبارت دیگر ظلم فاحش است به زن. عزت و کرامت انسانی و حق آزادی زن و همچنین حکم متطابق عقل و شرع به اینکه هیچ کس بدون موجب نباید اسیر و زندانی گردد و ظلم به هیچ شکل و به هیچ صورت و به هیچ بهانه نباید واقع شود، ایجاب می کند که این امر از میان برود.

پاسخ : یک بار دیگر لازم است تذکر دهیم که فرق است بین زندانی کردن زن در خانه و بین موظف دانستن او به اینکه وقتی می خواهد با مرد بیگانه مواجه شودپوشیده باشد. در اسلام محبوس ساختن و اسیر کردن زن وجود ندارد. حجاب در اسلام یک وظیفه ای است بر عهده زن نهاده شده که در معاشرت و برخورد با مرد بایدکیفیت خاصی را در لباس پوشیدن مراعات کند. این وظیفه نه از ناحیه مرد بر او تحمیل شده است و نه چیزی است که با حیثیت و کرامت او منافات داشته باشد و یا تجاوز به حقوق طبیعی او که خداوند برایش خلق کرده است محسوب شود.

اگر رعایت پاره ای مصالح اجتماعی، زن یا مرد را مقید سازد که در معاشرت روش خاصی را اتخاذ کنند و طوری راه بروند که آرامش دیگران را بر هم نزنند و تعادل اخلاقی را از بین نبرند چنین مطلبی را «زندان کردن» یا «بردگی» نمی توان نامید و آن را منافی حیثیت انسانی و اصل «آزادی» فرد نمی توان دانست.

در کشورهای متمدن جهان در حال حاضر چنین محدودیتهایی برای مرد وجود دارد. اگر مردی برهنه یا در لباس خواب از خانه خارج شود و یا حتی با پیژامه بیرون آید، پلیس ممانعت کرده به عنوان اینکه این عمل بر خلاف حیثیت اجتماع است او را جلب می کند. هنگامی که مصالح اخلاقی و اجتماعی، افراد اجتماع را ملزم کند که در معاشرت اسلوب خاصی را رعایت کنند مثلاً با لباس کاملاً بیرون بیایند، چنین چیزی نه بردگی نام دارد و نه زندان و نه ضد آزادی و حیثیت انسانی است و نه ظلم و ضد حکم عقل به شمار می رود.

بر عکس، پوشیده بودن زن-در همان حدودی که اسلام تعیین کرده است موجب کرامت و احترام بیشتر اوست، زیرا او را از تعرض افراد جلف و فاقد اخلاق مصون می دارد.

شرافت زن اقتضا می کند که هنگامی که از خانه بیرون می رود متین و سنگین و با وقار باشد، در طرز رفتار و لباس پوشیدنش هیچ گونه عمدی که باعث تحریک و تهییج شود به کار نبرد، عملاً مرد را به سوی خود دعوت نکند، زباندار لباس نپوشد، زباندار راه نرود، زباندار و معنی دار به سخن خود آهنگ ندهد، چه آنکه گاهی اوقات ژستها سخن می گویند، راه رفتن انسان سخن می گوید، طرز حرف زدنش یک حرف دیگری می زند.

اول از تیپ خودم که روحانی هستم مثال می زنم: اگر یک روحانی برای خودش قیافه و هیکی بر خلاف آنچه عادت و معمول است بسازد، عمامه را بزرگ و ریش رادراز کند، عصا و ردایی با هیمنه و شکوه خاص به دست و دوش بگیرد، این ژست و قیافه خودش حرف می زند، می گوید برای من احترام قائل شوید، راه برایم باز کنید، مؤدب بایستید، دست مرا ببوسید.

همچنین است حالت یک افسر با نشانه های عالی افسری که گردن می افرازد، قدمها را محکم به زمین می کوبد، باد به غبغب می اندازد، صدای خود را موقع حرف زدن کلفت می کند. او هم زباندار عمل می کند، به زبان بی زبانی می گوید: از من بترسید، رعب من را در دلهای خود جا دهید.

همین طور ممکن است زن یک طرز لباس بپوشد یا راه برود که اطوار و افعالش حرف بزند، فریاد بزند که به دنبال من بیا، سر بسر من بگذار، متلک بگو، در مقابل من زانو بزن، اظهار عشق و پرستش کن.

آیا حیثیت زن ایجاب می کند که اینچنین باشد؟ آیا اگر ساده و آرام بیاید و برود، حواس پرت کن نباشد و نگاههای شهوت آلود مردان را به سوی خود جلب نکند، بر خلاف حیثیت زن یا بر خلاف حیثیت مرد یا بر خلاف مصالح اجتماع یا برخلاف اصل آزادی فرد است؟

آری اگر کسی بگوید زن را باید در خانه حبس و در را به رویش قفل کرد و به هیچ وجه اجازه بیرون رفتن از خانه به او نداد، البته این با آزادی طبیعی و حیثیت انسانی و حقوق خدادادی زن منافات دارد. چنین چیزی در حجابهای غیر اسلام بوده است ولی در اسلام نبوده و نیست.

شما اگر از فقها بپرسید آیا صرف بیرون رفتن زن از خانه حرام است، جواب می دهند نه. اگر بپرسید آیا خرید کردن زن ولو اینکه فروشنده مرد باشد حرام است، یعنی نفس عمل بیع و شراء زن اگر طرف مرد باشد حرام است، پاسخ می دهند حرام نیست. آیا شرکت کردن زن در مجالس و اجتماعات ممنوع است؟ باز هم جواب منفی است چنانکه در مساجد و مجالس مذهبی و پای منبرها شرکت می کنند و کسی نگفته است که صرف شرکت کردن زن در جاهایی که مرد هم وجود دارد حرام است. آیات تحصیل زن، فن و هنر آموختن زن و بالاخره تکمیل استعدادهایی که خداوند در وجود او نهاده است حرام است؟ باز جواب منفی است.

فقط دو مساله وجود دارد؛ یکی اینکه باید پوشیده باشد و بیرون رفتن به صورت خودنمایی و تحریک آمیز نباشد. و دیگر اینکه مصلحت خانوادگی ایجاب می کند که خارج شدن زن از خانه توأم با جلب رضایت شوهر و مصلحت

اندیشی او باشد. البته مرد هم باید در حدود مصالح خانوادگی نظر بدهد نه بیشتر. گاهی ممکن است رفتن زن به خانه اقوام و فامیل خودش هم مصلحت نباشد. فرض کنیم زن می خواهد به خانه خواهر خود برود و فی المثل خواهرش فرد مفسد و فتنه انگیزی است که زن را علیه مصالح خانوادگی تحریک می کند. تجربه هم نشان می دهد که این گونه قضایا کم نظیر نیست. گاهی هست که رفتن زن حتی به خانه مادرش نیز بر خلاف مصلحت خانوادگی است، همینکه نفس مادر به او برسد تا یک هفته در خانه ناراحتی می کند، بهانه می گیرد، زندگی را تلخ و غیر قابل تحمل می سازد. در چنین مواردی شوهر حق دارد که از این معاشرتهای زیانبخش-که زیانش نه تنها متوجه مرد است، متوجه خود زن و فرزندان ایشان نیز می باشد-جلوگیری کند. ولی در مسائلی که مربوط به مصالح خانواده نیست دخالت مرد مورد ندارد.

رکود فعالیتها

سومین ایرادی که بر حجاب می گیرند این است که سبب رکود و تعطیل فعالیتهایی است که خلقت در استعداد زن قرار داده است.

زن نیز مانند مرد دارای ذوق، فکر، فهم، هوش و استعداد کار است. این استعدادها را خدا به او داده است و بیهوده نیست و باید به ثمر برسد.

اساسا هر استعداد طبیعی دلیل یک حق طبیعی است. وقتی در آفرینش به یک موجود استعداد و لیاقت کاری داده شد، این به منزله سند و مدرک است که وی حق دارد استعداد خود را به فعلیت برساند، منع کردن آن ظلم است.

چرا می گوییم همه افراد بشر اعم از زن و مرد حق دارند درس بخوانند و این حق را برای حیوانات قائل نیستیم؟ برای اینکه استعداد درس خواندن در بشر وجود دارد و در حیوانات وجود ندارد. در حیوان استعداد تغذیه و تولید مثل وجود دارد و محروم ساختن او از این کارها بر خلاف عدالت است.

باز داشتن زن از کوششهایی که آفرینش به او امکان داده است نه تنها ستم به زن است، خیانت به اجتماع نیز می باشد. هر چیزی که سبب شود قوای طبیعی و خدادادی انسان معطل و بی اثر بماند به زیان اجتماع است. عامل انسانی بزرگترین سرمایه اجتماع است. زن نیز انسان است و اجتماع باید از کار و فعالیت این عامل و نیروی تولید او بهره مند گردد. فلج کردن این عامل و تضییع نیروی نیمی از افراد اجتماع، هم بر خلاف حق طبیعی فردی زن است و هم بر خلاف حق اجتماع، و سبب می شود که زن همیشه به صورت سربار و کل بر مرد زندگی کند. جواب این اشکال آن است که حجاب اسلامی که حدود آن را به زودی بیان خواهیم کرد، موجب هدر رفتن نیروی زن و ضایع ساختن استعدادهای فطری او نیست. ایراد مذکور بر آن شکلی از حجاب که در میان هندیها یا ایرانیان قدیم یا یهودیان متداول بوده است وارد است. ولی حجاب اسلام نمی گوید که باید زن را در خانه محبوس کرد و جلوی بروز استعدادهای او را گرفت. مبنای حجاب در اسلام چنانکه گفتیم این است که التذاذات جنسی باید به محیط خانوادگی و به همسر مشروع اختصاص یابد و محیط اجتماع، خالص برای کار و فعالیت باشد. به همین جهت به زن اجازه نمی دهد که وقتی از خانه بیرون می رود موجبات تحریک مردان را فراهم کند و به مرد هم اجازه نمی دهد که چشم چرانی کند. چنین حجابی نه تنها نیروی کار زن را فلج نمی کند، موجب تقویت نیروی کار اجتماع نیز می باشد.

اگر مرد تمتعات جنسی را منحصر به همسر قانونی خود کند و تصمیم بگیرد همینکه از کنار همسر خود بیرون آمد

و پا به درون اجتماع گذاشت، دیگر درباره این مسائل نیندیشد، قطعا در این صورت بهتر می تواند فعال باشد تا اینکه همه فکرش متوجه این زن و آن دختر و این قد و بالا و این طنازی و آن عشوه گری باشد و دایمانقشه طرح کند که چگونه با فلان خانم آشنا شود.

آیا اگر زن، ساده و سنگین به دنبال کار خود برود برای اجتماع بهتر است یا آنکه برای یک بیرون رفتن چند ساعت پای آئینه و میز توالت وقت خود را تلف کند وزمانی هم که بیرون رفت تمام سعیش این باشد که افکار مردان را متوجه خود سازد وجوانان را که باید مظهر اراده و فعالیت و تصمیم اجتماع باشند به موجوداتی هوسباز وچشم چران و بی اراده تبدیل کند؟

عجبا! به بهانه اینکه حجاب، نیمی از افراد اجتماع را فلج کرده است، بابی حجابی و بی بند و باری نیروی تمام افراد زن و مرد را فلج کرده اند. کار زن پرداختن به خودآرایی و صرف وقت در پای میز توالت برای بیرون رفتن، و کار مردچشم چرانی و شکارچی گری شده است.

در اینجا بد نیست متن شکایت مردی را از زنش که در یکی از مجلات زنانه درج شده بود ذکر کنم تا معلوم شود اوضاع حاضر، زنان را به صورت چه موجوداتی در آورده است.

در آن نامه چنین نوشته است :

«زنم در موقع خواب به یک دلکد درست و حسابی مبدل می گردد. موقع خواب برای اینکه موهایش خراب نشود یک کلاه توری بزرگ به سرش می بندد. بعدلباس خواب می پوشد. در این موقع است که جلو آئینه میز توالت می نشیند و گریم صورتش را با شیر پاک کن می شوید. وقتی رویش را برمی گرداند احساس می کنم او زن من نیست زیرا اصلا شکل سابق را ندارد. ابروهایش را تراشیده و چون مدادابرو را پاک کرده بی ابرو می شود. از صورتش بوی نامطبوعی به مشام من می رسد زیرا کرمی که برای چین و چروک به صورتش می مالد بوی کافور می دهد و مرا به یاد قبرستان می اندازد. کاش کار به همین جا ختم می شد، ولی این تازه مقدمه کاراست. چند دقیقه ای در اتاق راه می رود و جمع و جور می کند آنگاه لفت خانه راصدا می کند و می گوید کیسه ها را بیاور. کلفت با چهار کیسه متقالی بالا می آید. خانم روی تخت می خوابد و کلفت کیسه ها را به دست و پای او می کند و بیخ آن را بانج می بندد. چون ناخنهای دست و پایش مانیکور شده و دراز است، برای اینکه به لحاف نگیرد و چندشش نشود و احیانا نشکند دست و پای خود را در کیسه می کندو به همین ترتیب می خوابد» .

آری این است زنی که بر اثر به اصطلاح بی حجابی «آزاد» شده به صورت نیروی فعال اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی درآمده است! آنکه اسلام نمی خواهد این است که زن به صورت چنین موجود مهملی درآید که کارش فقط استهلاک ثروت و فاسدکردن اخلاق اجتماع و خراب کردن بنیان خانواده باشد. اسلام با فعالیت واقعی اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی هرگز مخالف نیست. متون اسلام و تاریخ اسلام گواه این مطلب است.

در اوضاع و احوال تجدد مآبی بی منطق حاضر جز در دهات و در میان افرادسخت متدین که اصول اسلامی را رعایت می کنند زنی پیدا نمی کنید که نیروی او واقعاصرف فعالیت های مفید اجتماعی یا فرهنگی یا اقتصادی بشود. آری یک نوع فعالیت اقتصادی رایج شده است که باید آن را ثمره بی حجابی دانست و آن این است که بنکدار به جای اینکه بکوشد جنس بهتر و مرغوبتر برای مشتریان خود تهیه کند، یک مانکن را به عنوان فروشنده می آورد، نیروی زنانگی و سرمایه عصمت و عفاف او را استخدام می کند و وسیله پول درآوردن و خالی کردن جیبها قرار می دهد. یک فروشنده باید کالا را همان طوری که هست به مشتری ارائه دهد ولی یک دختر خوشگل فروشنده با ادا و اطوار و ژستهای زنانه و در معرض قرار دادن جاذبه جنسی خود مشتری را جلب می کند. بسیاری از افراد که اصلا

مشتری نیستند برای اینکه چند دقیقه با او حرف بزنند یک چیزی هم می خرند.

آیا این فعالیت اجتماعی است؟ آیا این تجارت است یا کلاهبرداری و رذالت؟

می گویند زن را توی کیسه سیاه نپیچید.

ما نمی گوئیم زن خود را در کیسه سیاه بپیچید ولی آیا باید طوری لباس بپوشد و در اجتماع عمومی ظاهر شود که برجستگی پستانهایش را هم به مردان شهوتران و چشم چران نشان بدهد و از آن طور که هست بهتر و جاذبتر برای آنها جلوه دهد؟ ازوسائل مصنوعی در زیر لباس استفاده کند تا چاقی و زیبایی مصنوعی را هم برای فریفتن و دل ربودن مردان بیگانه به مدد بگیرد؟ این مدها و لباسهای تحریک آمیز برای چه به وجود آمده است؟ آیا برای این است که بانوان آن لباسها را برای همسرانشان بپوشند؟ ! این کفشهای پاشنه بلند برای چیست؟ جز برای این است که حرکات ماهیچه های کفل را به دیگران نشان دهد؟ آیا لباسهایی که نازک کاری ها و برجستگیهای بدن را نشان می دهد جز برای تهییج مردان و برای صیادی است؟ عملاً غالب خانمهایی که از این نوع کفشها و لباسها و آرایشها استفاده می کنند تنها مردی را که در نظر نمی گیرند شوهران خودشان است. زن می تواند در میان زنان و در میان محارم خود از هر نوع لباس و آرایشی استفاده کند اما متأسفانه تقلید از زنان غربی برای هدف و منظور دیگری است.

گریزه خودآرایی و شکارچی گری در زن غریزه عجیبی است. وای اگر مردان هم به آن دامن بزنند و مدسازان و طراحان نواقص کار آنان را برطرف کنند و مصلحین اجتماع! هم تشویق کنند.

اگر دختران در اجتماعات عمومی لباس ساده بپوشند، کفش ساده به پا کنند، باچادر یا با پالتو و روسری کامل به مدرسه و دانشگاه بروند، آیا در چنین شرایطی بهتر درس می خوانند یا با وضعی که مشاهده می کنیم؟ اصولاً اگر التذاذهای جنسی و منظوره های شهوانی در کار نیست چه اصراری است که بیرون رفتن زن به این شکل باشد؟ چرا اصرار می ورزند که دبیرستانهای مختلط به وجود آورند؟

من شنیده ام در پاکستان معمول بوده است- نمی دانم الآن هم معمول هست یا نه که در کلاسهای دانشگاه بخش پسران و دختران به وسیله پرده ای از یکدیگر جدا باشندو فقط استادی که پشت تریبون قرار می گیرد مشرف بر هر دو باشد. آیا بدین طریق درس خواندن چه اشکالی دارد؟

افزایش التهابها

یک ایراد دیگر که بر حجاب گرفته اند این است که ایجاد حریم میان زن و مرد بر اشتیاقها و التهابها می افزاید و طبق اصل «الانسان حریص علی ما منع منه» حرص و ولع نسبت به اعمال جنسی را در زن و مرد بیشتر می کند. به علاوه، سرکوب کردن غرایزموجب انواع اختلالهای روانی و بیماریهای روحی می گردد. در روانشناسی جدید و مخصوصاً در مکتب روانکاوی فروید روی محرومیتها و ناکامیها بسیار تکیه شده است. فروید می گوید ناکامیها معلول قیود اجتماعی است، وپیشنهاد می کند که تا ممکن است باید غریزه را آزاد گذاشت تا ناکامی و عوارض ناشی از آن پیش نیاید.

برتراند راسل در صفحه 69 و 70 (ترجمه فارسی) کتاب جهانی که من می شناسم می گوید :

«اثر معمولی تحریم، عبارت از تحریک حس کنجکاوی عمومی است. و این تاثیر، هم در مورد ادبیات مستهجن و هم در موارد دیگر مصداق پیدا می کند. . . اکنون برای اثر تحریم مثالی می زنم : فیلسوف یونانی «امپدکل» جویدن برگهای شجره الغار را خیلی شرم آور و زشت می پنداشت. او همیشه جزع و فزع می کرد از اینکه باید ده

هزار سال به علت جویدن برگ درخت غار در ظلمات خارجی (دوزخ) به سر برد. هیچ وقت مرا از جویدن برگ غار نهی نکرده اند و من هم تاکنون برگ چنین درختی را نجویده ام ولی به «امپدکل» تلقین شده بود که نباید این کار را بکند و او هم برگ درخت غار را جوید.»

سپس در جواب این سؤال که «آیا شما عقیده دارید انتشار موضوعهای منافی عفت علاقه مردم را به آنها زیاد نمی کند؟» جواب می دهد :

«علاقه مردم نسبت بدانها نقصان می یابد. فرض کنید چاپ و انتشارکارت پستال های منافی عفت مجاز و آزاد گردد. اگر چنین چیزی بشود این اوراق برای مدت یک سال یا دو سال مورد استقبال واقع شده سپس مردم از آن خسته می شوند و دیگر کسی حتی به آنها نگاه هم نخواهد کرد.»

پاسخ این ایراد این است که درست است که ناکامی، بالخصوص ناکامی جنسی، عوارض وخیم و ناگواری دارد و مبارزه با اقتضای غرایز در حدودی که مورد نیازطبیعت است غلط است، ولی برداشتن قیود اجتماعی مشکل را حل نمی کند بلکه بر آن می افزاید.

در مورد غریزه جنسی و برخی غرایز دیگر برداشتن قیود، عشق به مفهوم واقعی را می میراند ولی طبیعت را هرزه و بی بند و بار می کند. در این مورد هر چه عرضه بیشتر گردد هوس و میل به تنوع افزایش می یابد.

اینکه راسل می گوید : «اگر پخش عکسهای منافی عفت مجاز بشود پس از مدتی مردم خسته خواهند شد و نگاه نخواهند کرد» درباره یک عکس بالخصوص و یک نوع بی عفتی بالخصوص صادق است، ولی در مورد مطلق بی عفتی ها صادق نیست یعنی از یک نوع خاص بی عفتی خستگی پیدا می شود ولی نه بدین معنی که تمایل به عفاف جانشین آن شود بلکه بدین معنی که آتش و عطش روحی زبانه می کشد و نوعی دیگر را تقاضا می کند؛ و این تقاضاها هرگز تمام شدنی نیست.

خود راسل در کتاب زناشویی و اخلاق اعتراف می کند که عطش روحی در مسائل جنسی غیر از حرارت جسمی است. آنچه با ارضاء تسکین می یابد حرارت جسمی است نه عطش روحی.

بدین نکته باید توجه کرد که آزادی در مسائل جنسی سبب شعله ور شدن شهوات به صورت حرص و آز می گردد، از نوع حرص و آزهایی که در صاحبان حرمسراهای رومی و ایرانی و عرب سراغ داریم. ولی ممنوعیت و حریم، نیروی عشق و تغزل و تخیل را به صورت یک احساس عالی و رقیق و لطیف و انسانی تحریک می کند و رشد می دهد و تنها در این هنگام است که مبدا و منشا خلق هنرها و ابداعها و فلسفه هاست.

میان آنچه «عشق» نامیده می شود و به قول ابن سینا «عشق عفیف» و آنچه به صورت هوس و حرص و آز و حس تملک درمی آید-با اینکه هر دو روحی وپایان ناپذیر است-تفاوت بسیار است. عشق، عمیق و متمرکز کننده نیروها و یگانه پرست است و اما هوس، سطحی و پخش کننده نیرو و متمایل به تنوع وهرزه صفت است.

حاجتهای طبیعی بر دو قسم است. یک نوع حاجتهای محدود و سطحی است؛ مثل خوردن، خوابیدن. در این نوع از حاجتها همینکه ظرفیت غریزه اشباع و حاجت جسمانی مرتفع گردد، رغبت انسان هم از بین می رود و حتی ممکن است به تنفر و انزجار مبدل گردد. ولی یک نوع دیگر از نیازهای طبیعی، عمیق و دریا صفت و هیجان پذیر است مانند پول پرستی و جاه طلبی.

غریزه جنسی دارای دو جنبه است. از نظر حرارت جسمی از نوع اول است ولی از نظر تمایل روحی دو جنس به یکدیگر چنین نیست. برای روشن شدن، مقایسه ای به عمل می آوریم :

هر جامعه ای از لحاظ خوراک یک مقدار معین تقاضا دارد؛ یعنی اگر کشوری مثلاً بیست میلیون جمعیت داشته

باشد مصرف خوراکی آنها معین است که کمتر از آن نباید باشد و زیاده‌تر هم اگر باشد نمی‌تواند مصرف کنند. فرضاً اگر گندم زیاد داشته باشند به دریا می‌ریزند. درباره این جامعه اگر بپرسیم مصرف خوراک آن در سال چقدر است، جواب مقدار مشخصی خواهد بود. ولی اگر درباره یک جامعه بپرسیم که از نظر علاقه افراد به پول چقدر احتیاج به ثروت هست؟ یعنی چقدر پول لازم دارد تا حس پول پرستی همه افراد آن را اشباع کند به طوری که اگر باز هم بخواهیم به آنها پول بدهیم بگویند دیگر سیر شده ایم، میل نداریم و نمی‌توانیم بگیریم، جواب این است که این خواست حدی نخواهد داشت.

علم دوستی هم همین حالت را دارد. در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: «منهومان لا یشبعان طالب علم و طالب مال» یعنی دو گرسنه هرگز سیر نمی‌شوند: یکی جوینده علم و دیگر طالب ثروت، هر چه بیشتر به آنها داده شود اشتهاشان تیزتر می‌گردد.

جاه طلبی بشر هم از همین قبیل است. ظرفیت بشر از نظر جاه طلبی پایان ناپذیر است. هر فردی هر مقام اجتماعی و هر پست عالی را که به دست آورد باز هم طالب مقام بالاتر است؛ و اساساً هر جا که پای حس تملک به میان بیاید از پایان پذیری خبری نیست.

غریزه جنسی دو جنبه دارد: جنبه جسمانی و جنبه روحی. از جنبه جسمی محدود است. از این نظر یک زن یا دو زن برای اشباع مرد کافی است، ولی از نظر تنوع طلبی و عطش روحی ای که در این ناحیه ممکن است به وجود آید شکل دیگری دارد.

قبلاً اشاره کردیم که حالت روحی مربوط به این موضوع دو نوع است: یکی آن است که به اصطلاح «عشق» نامیده می‌شود و همان چیزی است که در میان فلاسفه و مخصوصاً فلاسفه الهی مطرح است که آیا ریشه و هدف عشق واقعی، جسمی و جنسی است و یا ریشه و هدف دیگری دارد که صد در صد روحی است و یا شق سومی در کار است و آن اینکه از لحاظ ریشه جنسی است ولی بعد حالت معنوی پیدا می‌کند و متوجه هدفهای غیر جنسی می‌گردد؟

این عطش روحی فعلاً محل بحث ما نیست. این نوع از عطش همیشه جنبه فردی و شخصی دارد یعنی به موضوع خاص و شخص خاص تعلق می‌گیرد و رابطه او را باغیر او قطع می‌کند. این نوع از عطش در زمینه محدودیتها و محرومیتها به وجود می‌آید.

نوع دیگر عطش روحی آن است که به صورت حرص و آز درمی‌آید که از شوون حس تملک است و یا آمیخته ای است از دو غریزه پایان ناپذیر: شهوت جنسی و حس تملک. آن همان است که در صاحبان حرمسراهای قدیم و در اغلب پولداران و غیر پولداران عصر ما وجود دارد. این نوع از عطش تمایل به تنوع دارد. از یکی سیر می‌شود و متوجه دیگری می‌گردد. در عین اینکه دهها نفر در اختیار دارد در بند دهها نفر دیگر است و همین نوع از عطش است که در زمینه بی بند و باری ها و معاشرتهای به اصطلاح آزاد به وجود می‌آید. این نوع از عطش است که «هوس» نامیده می‌شود.

همان طور که در گذشته گفتیم عشق، عمیق و متمرکز کننده نیروها و تقویت کننده نیروی تخیل و یگانه پرست است و اما هوس، سطحی و پخش کننده نیروها و تمایل به تنوع و تفنن و هرزه صفت است. این نوع از عطش که «هوس» نامیده می‌شود ارضاء شدنی نیست. اگر مردی در این مجرا بیفتد، فرضاً حرمسرای نظیر حرمسرای هارون الرشید و خسرو پرویز داشته باشد پر از زیبا رویان که سالی یک بار به هر یک نوبت نرسد، باز اگر بشنود که در اقصی نقاط جهان یک زیبا روی دیگر هست، طالب آن خواهد شد. نمی‌گوید بس است دیگر سیر

شده ام. حالت جهنم را دارد که هر چه به آن داده شود باز هم به دنبال زیادتراست. خدا در قرآن می فرماید : یوم نقول لجهنم هل امتلات و تقول هل من مزید (1) (به جهنم می گوییم پر شدی؟ سیر شدی؟ می گوید آیا باز هم هست؟) چشم هرگز از دیدن زیبارویان سیر نمی شود و دل هم به دنبال چشم می رود. به قول شاعر :

دل برود چشم چو مایل بود دست نظر رشته کش دل بود

در این گونه حالات، سیر کردن و ارضاء از راه فراوانی امکان ندارد و اگر کسی بخواهد از این راه وارد شود درست مثل آن است که بخواهد آتش را با هیزم سیر کند.

به طور کلی در طبیعت انسانی از نظر خواسته های روحی محدودیت در کار نیست. انسان روحا طالب بی نهایت آفریده شده است. وقتی هم که خواسته های روحی در مسیر مادیات قرار گرفت به هیچ حدی متوقف نمی شود، رسیدن به هر مرحله ای میل و طلب مرحله دیگر را در او به وجود می آورد.

اشتباه کرده اند کسانی که طغیان نفس اماره و احساسات شهوانی را تنها معلول محرومیتها و عقده های ناشی از محرومیتها دانسته اند. همان طور که محرومیتها سبب طغیان و شعله ور شدن شهوات می گردد، پیروی و اطاعت و تسلیم مطلق نیز سبب طغیان و شعله ور شدن آتش شهوات می گردد. امثال فروید آن طرف سکه را خوانده اند و از این طرف سکه غافل مانده اند.

ناصحان و عارفان ما کاملا بدین نکته پی برده بودند. در ادبیات فارسی و عربی زیاد بدین نکته اشاره شده است. سعدی می گوید :

فرشته خوی شود آدمی ز کم خوردن و گر خورد چو بهائم بیفتد او چو جماد مراد هر که برآری مطیع امر تو گشت خلاف نفس که فرمان دهد چو یافت مراد

بوصیری مصری در قصیده معروف «برده» که از شاهکارهای ادبیات اسلامی است و در مدح رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است و ضمنا پند و اندرزهایی هم دارد می گوید :

النفس كالطفل ان تهمله شب علی حب الرضاع و ان تطفمه ینفطم

یعنی نفس همچون طفلی است که به پستان علاقه مند است. اگر او را به حال خودبگذاری با همین میل باقی می ماند و روز به روز ریشه دارتر می شود و اگر او را از شیرگیری به ترک پستان خو می گیری. دیگری می گوید :

النفس راغبة اذا رغبتها و اذا ترد الی قليل تقنع

یعنی هر چه موجبات رغبت نفس را فراهم کنی بر رغبت می افزاید ولی اگر او را به کم عادت دهی قناعت پیشه می کند.

اشتباه فروید و امثال او در این است که پنداشته اند تنها راه آرام کردن غرایزارضاء و اشباع بی حد و حصر آنهاست. اینها فقط متوجه محدودیتها و ممنوعیتها وعواقب سوء آنها شده اند و مدعی هستند که قید و ممنوعیت، غریزه را عاصی و منحرف و سرکش و ناآرام می سازد. طرحشان این است که برای ایجاد آرامش این غریزه باید به آن آزادی مطلق داد، آنها بدین معنی که به زن اجازه هر جلوه گری و به مرد اجازه هر تماسی داده شود.

اینها چون یک طرف قضیه را خوانده اند توجه نکرده اند که همان طور که محدودیت و ممنوعیت، غریزه را سرکوب و تولید عقده می کند، رها کردن و تسلیم شدن و در معرض تحریکات و تهییجات درآوردن آن را دیوانه می سازد، و چون این امکان وجود ندارد که هر خواسته ای برای هر فردی برآورده شود، بلکه امکان ندارد همه خواسته های بی پایان یک فرد برآورده شود، غریزه بدتر سرکوب می شود و عقده روحی به وجود می آید.

به عقیده ما برای آرامش غریزه دو چیز لازم است : یکی ارضاء غریزه در حد حاجت طبیعی، و دیگر جلوگیری از تهییج و تحریک آن.

انسان از لحاظ حوائج طبیعی مانند چاه نفت است که تراکم و تجمع گازهای داخلی آن خطر انفجار را به وجود می آورد. در این صورت باید گاز آن را خارج کرد و به آتش داد ولی این آتش را هرگز با طعمه زیاد نمی توان سیر کرد. اینکه اجتماع به وسائل مختلف سمعی و بصری و لمسی موجبات هیجان غریزه را فراهم کند و آنگاه بخواهد با ارضاء، غریزه دیوانه شده را آرام کند میسر نخواهد شد. هرگز بدین وسیله نمی توان آرامش و رضایت ایجاد کرد، بلکه بر اضطراب و تلاطم و نارضایتی غریزه با هزاران عوارض روانی و جنایات ناشی از آن افزوده می شود. تحریک و تهییج بی حساب غریزه جنسی عوارض وخیم دیگری نظیر بلوغهای زودرس و پیری و فرسودگی نیز دارد. از اینجا معلوم می شود که عارفان و نکته سنجان ما که می گویند :

مراد هر که بر آری مطیع نفس تو گشت خلاف نفس که فرمان دهد چو یافت مراد
با روشن بینی و روشن ضمیری عارفانه خود به نکاتی برخورد کرده اند که این آقایان روانشناس روانکاو که در عصر علوم نامشان جهان را پر کرده متوجه نشده اند.

اما اینکه می گویند : «الانسان حریص علی ما منع منه» مطلب صحیحی است ولی نیازمند به توضیح است. انسان به چیزی حرص می ورزد که هم از آن ممنوع شود و هم به سوی آن تحریک شود؛ به اصطلاح تمنای چیزی را در وجود شخصی بیدار کنند و آنگاه او را ممنوع سازند. اما اگر امری اصلاً عرضه نشود یا کمتر عرضه شود، حرص و ولع هم نسبت بدان کمتر خواهد بود.

فروید که طرفدار سرسخت آزادی غریزه جنسی بود، خود متوجه شد که خطارفته است، لذا پیشنهاد کرد که باید آن را از راه خاص خودش به مسیر دیگری منحرف کرد و به مسائل علمی و هنری نظیر نقاشی و غیره منعطف ساخت و به اصطلاح طرفدار تصعید شد؛ زیرا تجربه و آمار نشان داده بود که با برداشتن قیود اجتماعی، بیماریها و عوارض روانی ناشی از غریزه جنسی بیشتر شده است. من نمی دانم آقای فروید که طرفدار تصعید است از چه راه آن را پیشنهاد می کند. آیا جز از طریق محدودکردن است؟

در گذشته افراد بی خبر به دانشجویان بی خبرتر از خود می گفتند انحراف جنسی، یعنی هم جنس بازی، فقط در میان شرقیها رایج است و علتش هم دسترسی نداشتن به زن بر اثر قیود زیاد و حجاب است. اما طولی نکشید که معلوم شد رواج این عمل زشت در میان اروپاییها صد درجه بیشتر از شرقیهاست.

ما انکار نمی کنیم که دسترسی نداشتن به زن موجب انحراف می شود و باید شرایط ازدواج قانونی را سهل کرد، ولی بدون شک آن مقدار که تفرج و خودنمایی زن در اجتماع و معاشرتهای آزاد سبب انحراف جنسی می شود به مراتب بیشتر از آن است که محرومیت و دست ناری سبب می گردد.

اگر در مشرق زمین محرومیتها باعث انحراف جنسی و همجنس بازی شده است، در اروپا شهوترانیهای زیاد باعث این انحراف گشته است، تا آنجا که در بعضی کشورها-همان طور که در روزنامه های خبری خواندیم-رسمی و قانونی شد، و گفته شد چون ملت انگلستان عملاً این کار را پذیرفته است قوه مقننه باید از ملت پیروی کند، یعنی نوعی رفتارندم قهری صورت گرفته است. بالاتر اینکه در مجله ای خواندم در بعضی کشورهای اروپایی پسرها رسماً با یکدیگر ازدواج می کنند.

در شرق هم محرومین آن قدر سبب رواج انحراف جنسی نبودند که صاحبان حرمسراها بودند، و به اصطلاح اعراب این انحراف از «بلاط» ملوک و سلاطین آغاز شده است.

پی نوشت ها :

1- ق / 30.